

# آیین شاه تهماسب

دومین فرمان روای صفوی  
در کودکی در نگارخانه پدرش  
شاه اسماعیل زیر دست  
خوشنویسان و نقاشان و مذهبیان  
به هنر خط و تصویر آشنا شده  
و در سال ۹۶۳ در مشهد رضوی  
به طور رسمی دوازده روز در هفته را  
به کسب فضیلت و کمال و هنر  
اختصاص داده است گذشته از  
این که او با صدور دانشمند  
و نافیق‌هایی مانند شیخ حسین بن-  
عبدالصمد عاملی و محقق گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
کرکی و غیاث‌الدین منصور  
دشتکی سروکار داشته و چندین  
دانشمند بنام او کتاب  
نوشته اند.<sup>۱</sup>

با مقدمه‌ی از

محمد تقی دانش پژوه

او تاریخ تیموری میخوانده  
(ص ۴۲ تذکره شاه تهماسب)

۱ - نگارنده را مقالتي است مفصل درباره اندیشه ديني و علمي شاه تهماسب که در یادنامه دکتر فیاض در مجله دانشکده ادبیات مشهد شماره ۲۸ چاپ شده است .

و با پادشاهان هند ارتباط داشته و گویا میخواست است که مانند تیمور - گورکان تزوک بنویسد و همچون بابر شاه (۸۸۸-۹۳۷) و مانند بابر نامه یا واقعات بابری یا تزوک بابری<sup>۲</sup> او هم روزنامه ای داشته باشد. ازین روی او روزنامه وقایع سی ساله خود را تدوین کرده است که آن را دو تحریر است:

۱ - مقالات او با ایلچیان یا بیاض مکالمه او با آنها که گفتگوی اوست با فرستادگان سلطان سلیمان یکم (۹۲۶-۹۷۴) در قزوین در ذح ۹۶۹ که برای بردن شاهزاده بایزید پناهنده به دربار ایران نزد او آمده بودند.

نام آنها علی آقا پاشای یوزباشی و حسن آقای قاپوچی باشی بوده و در نامه سلیمان به شاه تهماسب و پاسخ او بدو از آن دو یاد شده است (فهرست ادبیات ۱: ۴۵۷) شبی شاه تهماسب آنها را خواسته و این سخنان را با آنها به عنوان پیامی به سلیمان خواندگار روم گفته است و آن در پنج فصل است. نسخه‌ای از این تحریر در کتابخانه عمومی لنینگراد هست و در فهرست درن (ش ۳۰۲) از آن یاد شده و در کتاب خوشنویسی ایرانی در سده ۹-۱۳ (۱۵-۱۹م) به زبان روسی چاپ ۱۹۶۳ مسکو (ش ۳۸) از آن وصف شده و در لوح ۳۸ يك صفحه مصور این رساله برابر با ص ۵۷ و ۵۶ چاپ برلین از تذکره شاه تهماسب دیده میشود. این نسخه آراسته مصور به خط نستعلیق علی رضای عباسی است در ۱۰۱۰ و شادروان د کتر مهدی بیانی آن را دیده و در سرگذشت خوشنویسان (ص ۴۶۱) از آن به نام «رساله کوچک» یاد کرده است. در طومار آستانه شیخ - صفی چاپ تبریز (ص ۴۳) از دو نسخه «تذکره شاه تهماسب» یاد شده است یکی از آندو همین نسخه است و دیگری به نستعلیق آراسته که باید همین تحریر نخستین باشد و نمیدانم اکنون در کجا است یا نابود شده و شاید نسخه مورخ ۱۰۹۰ کاخ گلستان همین باشد.

این مقالات میبایستی در مجمع الانشاء حیدر بن ابی القاسم ایواغلی که چند نسخه‌ای از آن در دست هست باشد.

مجموعه‌ای به شماره ۶۳۲۳ در کتابخانه ملی ملک هست که در آن از ترسل بهائی مورخ محرم ۵۲۸ هم گرفته شده و در ۱۰۰۶-۱۰۰۹ تدوین گشته است و آن باید نسخه‌ای از همین مجمع الانشاء باشد. برخی از این مجموعه نوشته صادقای تبریزی است در ۱۰۰۶ و بند ۶۷ آن «مقالات شاه تهماسب صفوی است که توسط ایلچی روم به خواندگار سلیمان پیغام کرده است» در پنج فصل نوشته عبدالوهاب کاتب در ع ۱۰۱۰/۲ در برگ ۸۴ پ-۹۴ پ.

در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران منشآت است که نگارنده آنرا در فهرست این کتابخانه وصف کرده ام (ش ۲۱ ب فهرست ج ۱ ص ۴۴۷ ش ۸۶) و فیلم آنهم در کتابخانه مرکزی هست (فیلم ش ۲۲۱۸ ص ۲۲۳ فهرست نگارنده) در آن هم از تاریخ ۱۰۰۹ یاد شده و باید نسخه‌ای از مجمع الانشاء باشد، بند ۸۶ این منشآت (ص ۱۶۹-۱۸۸) «مقالات شاه تهماسب با ایلچیان سلطان سلیمان است که به وی پیغام داده است» این یکی هم رقم عبدالوهاب کاتب و تاریخ ع ۱۰۱۰/۲ دارد و گویا رونویس نسخه ملک است. در همین کتابخانه نسخه‌ایست از منشآت به شماره ۴۴ ج که بند ۴۰ آن همین مقالات است دو گ ۷۲ تا ۸۴ ر و مورخ ۱۰۸۷ (فهرست نگارنده ۱: ۶۶۱ - فهرست فیلمها از نگارنده ص ۶۵۸ فیلم ۲۲۱۶).

احمد غلام عامل خزانه عامره که در هنگام یورش افغانها به اصفهان میزیسته مجموعه‌ای گرد آورده است که در کتابخانه مجلس است، در آن هم همین مقالات است با عنوان «پنج فصل حکایت و روایت در باب مجاری حالات و وقایع و سوانح نواب غفران پناه شاه تهماسب» و با آنچه چاپ شده بنام تذکره جداییها دارد و همان تحریر نخستین است.

او میگوید که من آنرا از روی نسخه‌ای از مجمع حیدر بیگ که گویا

قاسم دیوانه برای حسین قلی خان نوشته بوده است در ۱۱۳۸ هنگامی که افغانها اصفهان را چپاول میکرده‌اند نوشته‌ام.

این مجمع همان مجمع الانشاء ایواغلی است (مجلس ۱۰: ۱۳۷۳ ش ۳۴۵۵/۲۷۲ بر گ ۳۹۵-۴۰۰). در مجموعه دیگری در همین کتابخانه هم این رساله است با عنوان « مقالات شاه تهماسب با ایلچیان سلطان قیصر روم علی- [آقا] پاشا [یوزباشی] و حسن آقای قاپوچی باشی همین قیصر روم علی- و مورخ رجب ۱۲۴۹ و پیدا است که همان تحریر نخستین است (مجلس ۲: ۳۶۱ ش ۶۰۶) این مجموعه هم چنانکه در فهرست فیلمهای دانشگاه (ص ۲۴۹) نوشته‌ام باید نسختی از مجمع الانشاء ایواغلی باشد. این تحریر یا مقالات تا آنجا که من میدانم به چاپ نرسیده است.

دومین تحریر از آن روزنامه یا تذکره نام دارد و نخستین بار در تهران در مطلع الشمس (۳: ۱۶۵) در ۳-۱۳۰۱ ه ق (۶-۱۸۸۴ م) از روی نسخه کتابخانه معتمدالدوله چاپ شده است.

پول هرن (P. Horn) آن را مجله (ZDMG) ۴۴: ۵۴۹-۵۵۰: ۴۵۵ و ۲۴۵: ۲۹۱ سالهای ۱۸۹۰ و ۱۸۹۱ با مقدمه‌ای بچاپ رسانده و ارتباط آن با تاریخ ایلچی نظام شاه و تاریخ تهماسبیه را یاد کرده است. ترجمه آلمانی او از آن هم در اشتراسبورگ در ۱۸۹۱ م چاپ شده است. تیوفل (F. Teufel) در همان مجله (۳۷: ۱۱۳-۱۲۵) در ۱۸۸۴ م درباره آن بحث کرده است. فیلوت (D. C. Phillott) آن را سومین بار در ۱۹۱۲ در کلکته چاپ کرده است. چاپ چهارم آن در برلین در چاپخانه کویانی در ۱۹۲۳ شده است. هینتس (W. Hinz) در مجله (ZDMG) (دوره جدید ۱۳: ۱ ص ۴۶-۵۴) سال ۱۹۳۴ درباره آن مقالتی دارد (استوری ۱: ۳۰۵)

یکی از کهن‌ترین نسخه آن گویا همان باشد که برای ابوالفتح سلطان محمد میرزا صفوی موسوی حسینی بهادر خسان شاید بازپسین پادشاه صفوی

که در ۱۲۰۰ او را شاه خوانده‌اند نوشته‌اند (پایان نسخه برلین) او نباید سلطان محمد خدا بنده صفوی (۹۴۰-۹۸۵-۹۹۵) پادشاه نابینا و متخلص به فهمی باشد. این نسخه را نمیدانیم اکنون کجا است. چنانکه شادروان بیانی در سرگذشت خوشنویسان (ش ۱۰۰۸) می‌نویسد محمدحسین نورس دماوندی اصفهانی در ۱۰۹۰ نسخه‌ای از تذکره به خط نستعلیق نوشته است. این نسخه اکنون در کتابخانه شاهنشاهی کاخ گلستان هست ولی نمیدانم از کدام تحریر است و گویا دومین نسخه یاد شده در طومار آستانه شیخ صفی همین باشد.

نویسنده‌ای بنام عبدالله برای لمسدن (Lumsden) استاد زبان عربی و فارسی مدرسه فرت ویلیام از روی نسخه سلطان محمد میرزا در ۱۲۱۲- (۱۷۹۷) نسخه‌ای از این تذکره نوشته است که در فهرست ایوانف (۱: ۲۷ ش- ۸۷) از آن یاد شده است.

در ۲۲ ژانویه ۱۸۱۷ (۱۲۳۳) از روی این نسخه نو نویس نسخه دیگری نوشته شده که اکنون در برلین است (فهرست پرچ ص ۴۳۲ ش ۴۴۲) در پایان این نسخه از سلطان محمد میرزا و از همان عبدالله و سال ۱۲۱۲ و از «البینان دیبی لمسدن» بهادر و از تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۸۱۷ یاد شده است. در فهرست ایوانف (۱- ۲۸ ش ۸۸) از نسخه دیگری یاد میشود مورخ ۲۰ نوامبر- ۱۸۶۸ که گویا از روی نسخه ش ۸۷ نوشته شده است (فهرست اشرف- علی ص ۲۱ و ۲۵- تذکره چاپ هرن در مجله ZDMG). در فهرست آستان قدس (۷: ۵۲ ش ۱۶۴) از نسخه آغاز سده ۱۱ که آغازش افتاده است یاد شده است. خورشاه فرزند قباد حسینی عراقی ایلچی برهان نظام شاه فرمانروای احمدنگر (۹۱۴-۹۶۱) که در ۹۵۲ در قزوین در دربار شاه تهماسب بوده است و تا سال ۹۷۱ در آنجا مانده و گویند که در ۹۷۲ در گلکنده در گذشته است در تاریخ ایلچی نظام شاه خود که در ۹۷۱ ساخته است از سخن شاه تهماسب که

خود شنیده و از کتاب واقعات جنگ شاه تهماسب باروم تا تاریخ ۹۷۱ و واردات او که برای قطبشاه فرمانروای تلنگانه نسخه‌ای از آن فرستاده شده است یاد کرده و بندهائی از این کتاب آورده است.<sup>۳</sup>

محمد مهدی بن محمد هادی شیرازی هم زمان ابوالفتح سلطان محمد میرزا بهادرخان صفوی که در ۱۲۰۰ شاه خوانده شده است در تاریخ طهماسبیه خود که از روی تاریخ ایلچی نظام شاه ساخته است<sup>۴</sup> هم این مطالب را آورده است. پول هرن در مقاله خود (ZDMG) (ش ۴۵ ص ۲۴۵-۲۹۱ سال ۱۸۹۱) این عبارات را از روی تاریخ طهماسبیه نقل کرده است. پیداست که آنچه خورشاه خوانده است همان مقالات است نه آنچه بنام تذکره یاد میشود.

نسخه‌ای از این مقالات را بی درنگ پس از تألیف یا اندکی پس از آن برای قطبشاه فرستاده بودند و او از آن بهره برده است. اثر آموزنده دیگری نیز از شاه تهماسب در دست داریم و آن فرمانهایی است که او درباره پذیرایی از نصیرالدین محمد همایون پادشاه هند (۹۱۳-۹۳۷-۹۶۳) داده است. همایون در ۹۴۹ از شیرخان افغان شکست خورده و روی به ایران آورده و نامه‌ای به شاه تهماسب نوشته که میخواهم به عراق بیایم. او خورسند شده و دستور داده است که سه روز در قزوین نقاره شادمانی بزنند و نامه‌ای بدو نوشت که ما چشم براه توایم که هر چه زودتر ترا در ایران دیدار کنیم. نامه‌هایی که میان آن دورد و بدل شده در مجموعه‌ها و منشآت هست. او فرمانی برای محمد خان شرف‌الدین اغلو تکلو بیگلر بیگی و فرمان روای هرات درباره پذیرایی از همایون و همراهانش فرستاده است که از رهگذر تاریخ اجتماعی آن زمان بسیار ارزنده است.

۳- ص ۳۸ و ۴۴ و ۵۷ و ۷۷ ش ۴۳۲۳ دانشگاه از این تاریخ - استوری

۱ : ۱۱۳ و ۱۲۳۹ .

۴- ش ۴۱۲ فهرست پرچ - استوری ۱ : ۳۲۰ .

این فرمان در پایان مجمع الانشاء حیدر بن ابی القاسم ایواغلی دیده میشود همچنین در برگ ۱۷۴ حاصل الحیات (فیلم ۳۵۲۵ دانشگاه) و مجموعه منشآت دانشگاه (۵۸۵۰/۱۸) و جنگ منشآت و اشعار کتابخانه سنا شماره ۳۸۹ (ش ۱۲۳۴۸) که بند ۱۳ آن فرمان تهماسب است هنگام آمدن همایون به ایران و باید همین یکی باشد نیز مجموعه شماره ۴۳۴۱ ملک (بند ۱۴) و مجلس شماره ۵۱۳۸/۱۴۷ (۲۰۶:۱۵)

ابوالفضل علامی پسر شیخ مبارک ناگوری در تاریخ اکبری یا کبرنامه همه این فرمان را آورده (چاپ ۱۸۷۷ کلکته دفتر ۱ ص ۲۰۲-۲۲۴) و از پذیرایی که از همایون در ایران شده است یاد کرده است.<sup>۵</sup>

در مرآة البلدان ناصری (۴: ۳۵-۴۱) نیز این فرمان هست ولی شرح پذیرایی که در کبرنامه هست در آن دیده نمی شود.

در جنگ خاتون آبادی کتابخانه ملی (فیلم ش ۳۸۴۹ دانشگاه) این فرمان آمده با شرح پذیراییهایی که از همایون در ایران شده است برابر با آنچه که در تاریخ اکبری یا کبرنامه ناگوری می بینیم مگر اینکه این دو نسخه باهم اختلافاتی دارند. در تحفه سامی (ص ۲۲ چاپ همایون فرخ) آمده است که همایون در ابهر به دربار شاه تهماسب رسیده و به کمک او به کشور خویش بازگشت و در ۹۵۷ در آنجا بوده است. در احسن التواریخ روملو (ص ۳۰۸) نیز از آمدن همایون به ایران یاد شده است. در عالم آرای عباسی (ص ۹۸) نیز گفته شده که ناگوری در تاریخ اکبری این فرمان را آورده است.

در موزه بریتانیا (Sloane - 4099 - فهرست اوژلی ش ۳۶۶) طوماری

۵ - در نسخه خطی شماره ۱۰۷ آستان قدس از همین تاریخ اکبری نیز این مطلب هست. آقای عبدالحمید مولوی در فصل جام از کتاب آثار باستانی خراسان خود (ص ۸۸-۹۷) این فرمان را از روی نسخه خطی یاد شده آورده است ولی گمان کرده است که این نسخه تاریخ سلاطین گورکانی لجهمی نراین مورخ ۱۲۵۱ است و مأخذ او این کتاب است. با اینکه شماره این کتاب در آستانه ۱۰۸ است و چنین چیزی هم در آن نیست.

است به درازای هشت پا و پهنای ۵/۵ اینچ به نسخ درشت معرب گویا از سده ۱۲ (۱۸ م) که در آن فرمان شاه تهماسب است به علی قلی خان شاملو درباره پذیرایی همایون در ایران و از آن شکوه و جلال درباره ایران و تشریفات رسمی آن زمان به خوبی وصف شده است.

در تذکره واقعات مهتر جوهر آفتابچی که خاطرات دوران پادشاهی همایون است و مورخ ۹۹۵ گویا از این مسائل یاد شده است (ریودرهمانجا - استوری ۱: ۵۳۶)

باری شاه تهماسب در فرمان نخستین دستور میدهد که زنان رقاص در شهرهای سرراه همایون در جلوی او پای کوبی کنند، گویا از توبه نصوحی که کرده بود بازگشته است.<sup>۶</sup>

آیین او که یاد کرده ایم فرمانی است دارای هفتاد بند و دستورنامه اداری و سیاسی او است و درست مانند یاسای غازانی و چهل حکایت او که در تاریخ مبارک غازانی رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر می بینیم و در مجمع التواریخ حافظ ابرو و حبیب السیر هم نقل شده است ولی فشرده و کوتاه و کوچک و نمونه وار. در آن از موسیقی و شراب منع شده است و دستور داده شده که آنرا در سه چهار شهر عراق و آذربایجان در سنگ خارا نقش کنند و این سنگ را در جای مناسبی نصب نمایند.

این فرمان باوصایای خواجه نظام الملک (همان دستورالوزاره) به فرمایش آقا میرزا محمد صاحب تاجر شیرازی ملک الکتاب در مطبع علوی بندر بمبئی به خط نستعلیق ریز میرزا داود شیرازی در ۴ ج ۱۳۰۵/۱ هجری - قمری به چاپ سنگی رسیده و در ۸۰ ص ربعی است و این رساله در ص -

۶- صدر جهان حسین بن روح الله حسینی طبری به گواهی محقق سیزوادی در روضة الانوار عباسی از توبه شاه تهماسب یاد کرده است. رساله ای در توبه از او داریم (مجلس ۱۳۶/۱۳۸ ۵۱۳۸ فهرست ۱۵ : ۱۹۸) و این مطلب گویا در آن باشد (مقاله نگارنده درباره توبه شاه تهماسب)



۷۴-۸۰ آن آمده است

تا آنجا که من گشته‌ام در فهرست‌های نسخه‌های فارسی نشانی از این آیین ندیده‌ام ولی باید نسخه‌ای از آن در هند بلکه در ایران باشد و من نمی‌دانم. امید است که کسی که از نسخه دیگر آن سراغ کند بما بگوید. چون هشتاد و هفت سالی از چاپ این رساله می‌گذرد و نسخه آنهم در دسترس همگان نیست ناگزیر آن را از روی همین چاپ با اندک تغییر و تصحیح لازم در اینجا می‌آوریم.



۷- دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۸ - مؤلفین مشار ۳: ۶۰۲ - فارسی مشار ۱۶۳۲ و ۱۷۱۱  
یادداشت‌های قزوینی ۲: ۴۵ - استوری ۱: ۳۰۵ و ۱۲۷۹

# آیین شاه تهماسب صفوی

## در قانون سلطنت

حکم جهان مطاع عالم مطیع از منبع عاطفت و معدن رأفت شاهنشاهی شرف نفاذ یافت که منتسبان در گاه سلاطین سجده گاه و کار گذاران بار گاه خلائق امید گاه ، از برادران و فرزندان عالی تبار و بیگلربیگیان و ولات و خلفاء و سرداران و امراء و خوانین معظم و سایر منصب داران و وزراء و مستوفیان و ضابطان و عاملان جزء و کل و کوتوالان قلاع و سفید ریشان اویماقات و کلانتران و کنخدایان و راه داران و جمهور ملازمان آستان خلافت نشان و منتظمان مهام اقطاع و اصقاع فرمان پذیر بوده بدانند که علاوه آنچه از قوانین سلطنت کبری و خلافت عظمی معلوم دارند و طبع معدلت اساس و سیرت پسندیده همایون ما را بر آن روش مفطور و مجبول میدانند این دستور العمل را که الحال از موقف جلال عزا صدار می یابد در انتظام احوال عباد و بلاد پیش نهاد و مدار علیه نموده سرموی انحراف نورزند و در عهده شناسند:

(اول) به طریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عادات و معاملات و عبادات رضای الهی را جوینا بوده و نیازمند در گاه ایزدی باشند و خود را و غیر خود را تا نتوانند همت بر آن گمارند که منظور نداشته خالصانه شروع در آن کار کنند .

(دوم) دیگر آنکه خلوت دوست نباشند که این رسم درویشان صحرا - گزین است ، و پیوسته عام نشین و در کثرت بودن عادت نکنند که طریق بازاریان است ، و بالجمله توسط و میانه روی بکار برند و سررشته اعتدال از دست ندهند .

(سوم) و بزرگ کرده های ایزد را از عقلاء و علماء عالی مقدار درست کردار عزیز و محترم دارند .

(چهارم) و بیداری صبح و شام و نیم شب و روز عادت کنند .

(پنجم) و در هنگامی که کار خلق خدا نباشد به مطالعه کتب ارباب صفوت و صفاء مثل کتب اخلاق که طب روحانی است مشغولی و به تعطیل و آسایش و راحت طلبی اصلاً خونکنند که مانا به حال اموات و نسوان است نه عادت مردان و زندگان .

(ششم) و در کارها صلب و فراخ حوصله باشند تا به مهمان کثیره خطیره و تسویلات ارباب تزویر و خداع از جانروند ، که بهترین عبادات الهی در نشأ تعلق سرانجام مهمان خلاق است ، که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی را منظور نداشته ، کار همه به خوشنودی و دل آسایی به تقدیم رسانند .

(هفتم) و به فقیران و مسکینان و محتاجان به تخصیص گوشه نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته اند ، و زبان خواهش نمیکشایند ، به قدر طاقت احسان و امداد کنند .

(هشتم) و تقصیرات و زلات و جرایم مردم را به میزان عدالت سنجیده ، پایه هر یکی را بجای خود دارند ، و به این میزان عدالت اساس پاداش هر یکی نمایند ، و به دل دقیقه شناس دریابند که ازین گروه کدام تقصیر پوشیدنی و گذاشتنی است ، و کدام گناه پرسیدنی و سزا دانی ، که بسا تقصیر اندک سزای جزای بسیار است ، و بسا تقصیر بسیار اغماض کردنی است .

(نهم) و متمردان را به نصیحت و ملایمت و به درشتی و هیبت بر تفاوت

مراتب رهنمونی کنند. و چون از نصیحت و تدبیر گذرد، به بستن وزدن و بریدن عضو نسبت به تباین مدارج، عمل نمایند. و در کشتن دلیری نکنند، و تأمل فراوان بجای آورند، که نتوان سر کشته پیوند کرد. و تا توانند مستحق کشتن را به درگاه آسمان جاه فرستند، و با حقیقت آن را معروض دارند، به هر چه حکم رسد مقید شده به تقدیم رسانند. و اگر در نگاهداشت آن متمرد فتنه‌ای، یا در فرستادن او فساد باشد، در آن صورت او را از هم گذرانند، و در سیاست گاه عبرت بدکاران را گردانند.

(دهم) و از پوست کندن و سوختن و عقوبت‌های سخت که سلاطین کبار احترام نمایند، و سزای هر یکی از طبقات مردم فراخور حالت او باشد، که عالی فطرت را نگاه تند برابر کشتن است، و پست‌ها را لت کردن سودمندند.

(یازدهم) و هر کس را که [به] عقل و کیاست و دیانت او اعتماد باشد، رخصت دهند که آنچه ناشایسته از ایشان بیند که به زعم خود بداند در خلوت بگوید. (دوازدهم) و اگر احياناً گوینده غلط کرده باشد؛ او را سرزنش نمایند،

که سرزنش سدره گفتن است، و از دلیری در اظهار باز خواهد ماند. (سیزدهم) و هر کس را که ایزد متعال این توفیق و قوت داده باشد که خود به خود نقص ناقصان را اظهار کنند عزیز و محترم دارند که مردم در گفتن حق به غایت عاجز و قاصر اند و جمعی که بد ذات و شریر اند میل گفتن حق ندارند و میخوانند که همان طور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه مند میباشد که مباد از گفتن من مستمع بر نجد و من در بلیه افتم.

(چهاردهم) و نیک اندیشی که زیان خود برای نفع دیگران گزیند حکم کبریت احمر را دارد.

(پانزدهم) و خوش آمد دوست نباشد که بساکار از خوش آمد گویان ناساخته و تباه میماند و یک بار گوی هم به این طبقه اگر از حد اعتدال نگذرانند بد نباشد که ملازم خوش آمد گفتن ضروریست اما ملازم را نه، مشاور را.

(شانزدهم) و در داد دهی و پرسش دادخواه خود به نفس خود به قدر وسع قیام نمایند .

(هفدهم) و اسامی داوطلبان را به ترتیب آمدن نوشته می‌پرسیده باشند تا پیش آمده محنت انتظار نکشد.

(هیجدهم) و هر که بدی از کسی نقل کند در سزای آن شتاب زدگی ننمایند و تفحص نکنند که سخن سازمقتری بسیار است و راست گوی نیک اندیش کم .

(نوزدهم) و هنگام غضب سررشته عقل از دست ندهند و به آهستگی و بردباری کار کنند و چندی از آشنایان و ملازمان خود را که به فرونی خرد و اخلاق ممتاز باشند مختار گردانند که در زمان هجوم غم و غضب که عقلاء خاموش می‌شوند از کلمة الحق خبثیت نوززند .

(بیستم) و عذر نیوشی و اغماض نظر از تقصیرات خوی خود کنند مادامی که منجر به فساد نشود. اکثر افراد انسان بی گناه و تقصیر نمیتوانند بود و گاه از تنبیه دلیر شوند و گاه به غیرت آوارگی اختیار کنند. جمعی باشند که بی گناه تنبیه ایشان باید کرد و بعضی باشند که هزار گناه از ایشان باید گذرانید. سیاست نازک‌ترین مهمات سلطنت است، به آهستگی و فهمیدگی و فراست به تقدیم رسانند.

(بیست و یکم) و همواره از کل و جزوی احوال و اوضاع متعلقه به خود و حدود خود آگاه و خبیر باشند که پادشاهی و سرداری و حکومت عبارت از پاسبانی است .

(بیست و دوم) و سوگند خور نباشند که سوگند خوردن خود را به دروغ گویی نسبت دادن است و مخاطب را به بدگمانی متهم داشتن او .

(بیست و سوم) به دشنام دادن عادت نکنند که شیوه اجلاف و اردال است.

(بیست و چهارم) و در افزونی زراعت و استمالت رعیت و تخم و تقاوی دادن

اهتمام نمایند که سال به سال امصار و قری و قصبات افزون می‌شده باشد و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت همه آبادان شود .

(بیست و پنجم) و پس از آن در افزایش اجناس کامله نفیسه کوشش کنند و در دستور العمل عامل جد و اهتمام تمام پیش نهاد خاطر جد گزین خود سازند، و بالجمله به جمیع اراعیای [ریزه فرداً فرداً برسند و غم خواری کنند .

(بیست و هشتم) و از قول و قرار به هیچ رسم و قول برنگردند.

(بیست و نهم) و قدغن نمایند که سپاهی و غیر آن در مساکن مردم بی‌رضای ایشان هرگز فرود نیایند.

(بیست و دهم) و در کارها بر عقل خود اعتماد نکرده مشورت با داناتری از خود کنند. و اگر نیایند هم مشورت از دست ندهند که بسیار باشد از نادانی راه حق و صواب یافته شود.

(بیست و یازدهم) و با بسیار کس مشورت در میان نهند که عقل درست معامله‌دان خداداد است، نه به خواندن و نه به روزگار گذراندن بدست افتد. (سی ام) و هر کاری که از ملازمان شود به فرزندان نفرمایند .

و هر چه از فرزندان شود خود متکفل آن نشوند که آنچه از دیگران فوت شود خود تدارک توانند نمود و آنچه از خود فوت شود تلافی آن مشکل باشد .

(سی و یکم) و خیر اندیشان هر طبقه را دوستدار باشند .

(سی و دوم) و خواب و خورش از اندازه نگذرانند تا از پایه حیوانات فراتر شده به رتبه انسانی اختصاص یابند .

(سی و سوم) و لجاج و مفسد و شریر و شدید العداوة نبوده سینه را زندان کینه نسازند. و اگر از بشریت گرانی بهم رسد، زود زایل سازند و خنده و هزل کمتر کنند.

- (سی و چهارم) و به آرایش بدن و نفاست جامه و لباس نپردازند.
- (سی و پنجم) و هر کس از پایه استطاعت خود چیزی کمتر اختیار کند.
- (سی و ششم) و در ترویج دانش و هنر و کسب کمال اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضایع نشوند.
- (سی و هفتم) و در تربیت خاندان های قدیم همت گمارند.
- (سی و هشتم) و از سامان سپاهی و یراق غافل نباشند.
- (سی و نهم) و خرج کمتر از دخل کنند که هر که را خرج از دخل زیاده باشد احمق است، هر که برابر باشد چنانکه احمق نیست عاقل هم نیست.
- (چهارم) و در عهد تخلف نورزند.
- (چهل و یکم) و درست قول باشند خصوصاً با متصدیان اشغال سلطنت.
- (چهل و دوم) و بدذاتان و شریران را به خود راه ندهند، اگر چه این جماعت از برای بدکاران. دیگر خوبند، اما ازیشان مطمئن نمیتوان بود.
- (چهل و سوم) و سر رشته حساب از دست ندهند، و این گروه را همیشه در دل خود متهم دارند که مبادا در لباس قصد نیکان کنند.
- (چهل و چهارم) و از نزدیکان و خدمتکاران خبردار باشند که به وسیله قرب ستم نکنند.
- (چهل و پنجم) و از چرب زبانان نادرست که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند حذر ناک باشند که فسادها ازین رهگذر پدید میآید، بزرگان را از فزونی مشغله فرصت کم، و این گروه بد کردار فراوان.
- (چهل و ششم) و پیوسته از جاسوسان خبردار باشند.
- (چهل و هفتم) و به سخن یک جاسوس خصوص در مقام احتمال غرض اعتبار نکنند که راستی و بی طمعی کم یاب است.
- (چهل و هشتم) پس در هر امری چند جاسوس تعیین کنند که از یک دیگر

خبردار نباشند، و تقریرات هر يك را جدا بشنوند و بی به مقصود برند .

(چهل و نهم) و جاسوسان باید غیر معروف باشند .

(پنجاهم) و سپاهیان را پیوسته ورزش فرمایند .

(پنجاه و یکم) و به شکار و سیر مشغول نباشند مگر به جهت ورزش سپاه گری و نشاط خاطر گاهی به آن پردازند .

(پنجاه و دوم) واحدی در کل ممالک محروسه جنس غلات را از رعایا به طمع گرانی نگیرد و انبار نسازد که اگر ظاهر شود مورد سخت سلطانی است .

(پنجاه و سوم) و در امنیت طرق و شوارع حسب الواقع کوشیده ، قدم به قدم از طرق ممالک محروسه نیک و بد آن بردمت حکام و کدخدایان است ، باید پیروی دزدان و راهزنان نموده ، چه در شوارع چه در معمورها ، از کیسه بروشب دزد و رباینده اثر نگذاشته براندازند .

(پنجاه و چهارم) و هر چه گم شود یا به تاراج رود ، یا دزدان پیدا سازند والا خود از عهده براینند .

(پنجاه و پنجم) و اموال غایب و متوفی هردین و مذهب باشد تحقیق نمایند . اگر وارث داشته باشد به آنها گذارند واحدی پیرامون آن نگردد . و اگر وارث نباشد به اطلاع معارف هر محل به امین معتمد سپارند ، و وثیقه بران درست کنند ، و حقیقت را به درگاه معالی عرض دارند . هر گاه صاحب حق پیدا شود به او وصول یابد . و درین باب قدغن تمام لازم دانسته نیک ذاتی و خیر اندیشی بکار برند که مبادا چنانکه در مرز و بوم روم شایع است رفته رفته به ظهور آید و سیر چشمی از میانه برخیزد .

(پنجاه و ششم) و در ارزانی نرخها کوشش نمایند ، و نگذارند که مالداران

بی مصلحت دولت قاهره به طمع آنکه کم کم گراز فرورشد بسیار خریده و ذخیره نمایند .



(پنجاه و هفتم) و رسم تجارت را از غلات ضروریه براندازند .

(پنجاه و هشتم) و کمال پیروی نمایند که اثری از شراب نباشد .

(پنجاه و نهم) و خورنده و فروشنده و کشنده آن را چنان سیاست نمایند که موجب عبرت دیگران گردد.

(شصتم) و در غیر نقارخانه‌های همایون که در ممالک محروسه است دیگر در جایی سرنا و ساز ننوازند. و اگر معلوم شود که احدی سازی ساخته، هر د ف باشد مجرم است.

(شصت و یکم) و در لوازم جشن نوروزی و عیدین و مولود و سایر اعیاد متمارفه اهتمام نمایند .

(شصت و دوم) و در روزهای عید در شهر نقاره نوازند .

(شصت و سوم) و در هیچ وقت زن بی ضرورت بر اسب سوار نشود، و اگر چه ضرورت اقتضاء کند تا ممکن باشد بر زین سوار نشود و لجام خود، به دست نگیرد.

(شصت و چهارم) و مردان و زنان هر چند عجزه باشد در کنار معر که‌های قلندران و بازیگران و امثال آن مقام نکنند. و اگر چه اصناف این گروه را از معر که گیری منع فرموده ایم اما قدغن است که اطفال زیاده بردوازده ساله را در معر که با خود نیاورند .

(شصت و پنجم) و در هر شهر و قریه از ممالک محروسه تفحص کنند هر گاه طفلی یتیم مانده باشد و کسی از اقرباء نداشته باشد که پرورش او کند اگر رضیع و خردسال است دایه معتمدی تعیین نموده به او سپارند که تربیت کند و بعد از رسیدن به سن تمیز برای ذکور معلمی صالحی جدا و برای اناث زن بیوه عقیقه تعیین نموده اطفال ایتم را به ایشان سپارند که تعلیم و تربیت او کند و پسری که آموختن پیشه و صنعتی مناسب و موروثی او باشد روز به کسب رفته شب نزد معام آید. و چون به سن رشد و بلوغ رسند بر وفق شریعت غراء ذکور را با اناث نکاح نمایند. و تعیین وظیفه معلم و مربی به قدر حال و اخراجات ضروریه اطفال

نموده ماه به ماه اعمال دیوانی هر محال از عین المال دیوان بلا تأخیر به اطلاع حکام شرع و عرف همان شهر و محال برسانند. و در نوروز هر سال برای اطفال و معلمین فردا فرد دو دست سراپا مناسب حال و در اول میزان لباس زمستانی یک دست.

(شصت و هشتم) و در عروسی آنچه لایق حال او باشد فی الجملة تدارک مایحتاج زندگانی همه از سرکار دیوان اعلی سامان نموده مجری دانند. و اگر ایتم صد باشد و اگر یک؛ بهمین دستور اعمالان و کلانتران هر شهر و محال مقرری را رسانیده، سر رشته آن را سال به سال نام به نام به نظر اقدس رسانند.

(شصت و هفتم) و دستور العمل دارالقضاء آنچه متعلق بر آنست و دستور العمل معاملات و ضوابط متعلق به آن را در ضمن دو طغرا فرمان همایون که در سند سابقه عز صدور یافته برقرار دارند.

(شصت و هشتم) و بره و بزغاله مادام که به شش ماه هلالی نرسد در هیچ مکان نهدر خانه‌ها و نه در صحرایا ذبح ننمایند، و احدی مرض و بیم هر گ آن را عذر ذبح نسازد. و اگر بمیرد گو مرده باش، ذبح نکنند.

(شصت و نهم) و صاحبان اموال و کرایه کشان بی ضرورت اتفایه بر شتر زیاده از یک صدمن تبریزی و بر استر زیاده از هشتاد من و الاغان زیاده از پنجاه من بار نکنند، و بر هر باب آنچه به قانون اعتدال و انصاف نزدیک تر باشد اختیار کنند. مستوفیان عظام این فرمان و احب الاذعان راثبت دفاتر خلود نموده بیگلر-بیگیان و حکام و خلفاء عالی مقدار سواد آن را به اولوسات و قری و نواحی متعلقه به خود رسانیده مضمون مبارک آن را بشنوند، و در سه چهار شهر از امصار معتبره مشهوره عراق و آذربایجان همین فرمان اقدس را لوح سنگ خارا نقش، در محل شایسته نصب نمایند، تا کار گذاران روزگار راهوش افزا و ازین خاندان نبوت و ولایت قانون سلطنت به یادگار در جهان باشد.



زده که تا بنده تو حقش کند که از حق ما از تو می بیاید است و دست کنی بکنید  
 از پیش که در چنگ تو هستم بر سرش مکن از دست زهر بند و آب است که  
 بر روی کار کند و جندی از سرش با این ها نه آن خود اگر بخواه از تو بخواه  
 نشانی از دست من نه آن که در دستک دهان بچشم بچشم که از آن سخن نشود  
 اگر از لطفیت فرزند و مقدر خودی ما فرزند از لطف نصرت خودی نشود  
 و او را بیکه بخریش باقی اگر از او بدانی بکن و از تو نیست است و نه کار  
 نسبت بر او بر بند و کلاه نیست آرا که از او گزیند و جیبی باشد که از پیش  
 ایشان با بکلاه یعنی باشد که از کار با از ایشان با بکلاه نیست آرا  
 ترین آنهاست عظمت است آری که تو کسی که بفرست بجهت رسالت  
 و کار آن آری بجز وی احوال او به شعاع سخن بجزند خود او را به فرست  
 باشد که با دشمنی در روی او بگردد و در است با با با است بجز که بفرست  
 با مثل که کنیز تو در آن تو در بدو بیخ کنی است و ادل است و جال است  
 بیکه که از شوم و استن و بی چشم در آن عادت کند که شیخ با با با شیخ  
 در روز تو در آن عادت با شالست بر جنت و بجز و عادی و ادان است  
 تا بیکه از باب الصداق می و قضیه است از تو آن شده باشد و جوان  
 آرا که بیرون کند به قیل از دعوت پادشاه و آن پیش از آن از تو پیش  
 اجناس که با تو کسب گویند که شده و در دست الصالح و بعد تنها کام هم پیش  
 شده و خاتم بجز این سخن نباشد با بیکه نسبت رعای از به خود از او بر ستم  
 و سخن از شنیدن آن اول از بر بی رحم و اول بجزند تو حقش تا شکست پای  
 و غیر آن در دست کن در هم از های ایش که هرگز و در غایت شکست با به  
 مصل خود آنها که در دست است با از آتشی از تو کند و کند و کند که بنا به دست

است و بی این مصل تا بنده کرد و فرستد از تو که از او ان می  
 تو بند و کن که بر شنیده بود که خواجه شکست از تو که با آگاه  
 رفتند و بیعت از موقوف از بجز هر یک که صد بنده بجهت بفرست  
 کار از کار پشت آن تو فرستد با در فرستادن و رفت می باشد از نصرت  
 او را که بکنند از بند و رسد جنگا بجز است با ان که انداختند از تو است  
 و در سخن و خوشی بخت است که در همین با از تو از شما و سزای هر یکی از شما  
 مرموز خود حالت او باشد که عالی نظمت لایک است از بر کشتن است و  
 بهمت راست کرد و در همه شکست که از غرض کنی است و در وقت با بکار  
 با بی نصرت همه که آری از شما است از این که بجز خود با انداختند  
 بگوید که از شما که بنده فلان که در است او در سزای بی یکدیگر از سزای  
 گفته است و از او بی با فلان که با خود با همه که در است که از تو سوال از تو  
 وقت داده باشد که خود بخود بفرستد تا همان نا انچه گفته خود بجز در اندک  
 مردم از لطف حق بجایست با خود در هر جا باشد که بگردد است با در است  
 گفتن حق بندند و تو بکنند همان فلان در با باشد که بگردد است با در است با در است  
 ستم سبب شده که از آنکه سخن بی شمع بر بگردن در پیش تو و گفتند  
 که از آن خود برای وضع بود که بر است حکم بر است همه در خود خوشی مدد است  
 باشد که با او از تو خوشی که از آن با خود با همه که در است که از این  
 بگوید که از عهده آن که از آن بنده پادشاه که از او را خوشی از آنکه بفرست  
 تا از او از شما در دست داده است و هر سزای او خود از تو بفرست خوش  
 مصل و پیام نباشد آری با او طلبان بر توبت آید از سزای می سزای است با به  
 با بپوشد است استراحت بفرستد آری کسی بفرستد در سزای آتش با



مجوز باشد و گاه در کسای قلندر با بزرگان اهالی آن مقام گفته اگر چه منافس این کدیر  
 از سرگیری منع فرموده بم آقا عرض است که اطفال یاده برود و از ده ساله را در سر کربا خود  
 نیاوردند و در هر شهر و قریه از ممالک محروسه قسطنطنیه که در مغلیه نم مانده باشد و کسی از اقربا  
 ذابسته باشد که پرورش کند که در صبح و خوردن سال است و این مستعدی تعیین نموده با و سپارند  
 که تربیت کند و بعد از رسیدن سن نیز برای فکور مصلی صالحی جدا برای اناث زن عیوه عینه  
 تعیین نموده اطفال ایام را با ایشان سپارند که تعلیم و تربیت او کند و پسری که او سخن پیشه و  
 صنعتی مناسب و صورتی اعیان باشد روز یکشنبه فتنه شب نزد معلم آید و چون بسین شده بویغ  
 رسد بروقی شریعت فراود که در اناث کجای نماید و تعیین عینه مستعلم و مری بقدر حال او اوقات  
 ضروریه اطفال نموده ماه به ماه حال دیوانی هر حال از عین المال دیوان بانا خیر باطلای حکام شرع  
 عاف همان شهر و محال برسانند و در نوروز هر سال برای اطفال و عیالین فردا فردا دوست  
 سر پاناسب جان در اول میزان لباس نستانا یکست و در عیوه و سنی اطفالی حال او باشد  
 فی الجمله تراکت با محتاج زندگانی جمله سرکار دیوان علی همان نموده مجری است که ایام صد باشد  
 و اگر یکت بهین دستور اطفالی کما نتران بر شمع و محال مغربی ارسانیده سر رشته از سال سال  
 نام بیام بنظر اقدس رسانند و دستور العمل و اقتصار آنچه متعلق بر پشت و دست عمل مسکلات  
 وضو ایستعلق با تراد در ضمن و نظیر فرمان بایون که در شنبه با قدر قصد و ریافت برقرار دارند  
 و به و به بقا را و ام که بششاه بالای نزد در هیچ مکان در خانه و در صحرایا هیچ نماید و بعد  
 مرفوع هم مرگ آنرا عذر هیچ سازد اگر بیدر کرده باشی هیچ گفته و صاحبان سوال که اگر گشتان  
 سینه و در انفا قید بر شتر نیاید و از یکصد تن بر نیز می بر شتر نیاید از ششاد من بر الاغان زیاد  
 از چاه من یاد کنند و در هر باب آنچه قانون اعتدال انصاف نزد کیر باشد قضا کنند مستویان  
 مقام این فرمان اجب الاذ غلظت دست و غارت غلظت نموده و بیکر یکبار هیچ حکام و خلفای عالی  
 ستاد سواد آنرا با اولیای وقت و قریه نواحی مستعلقه بخود رسانیده مضمون بهایک آنرا بشنوند و در

این فرمان در روز یکشنبه فتنه شب نزد معلم آید و چون بسین شده بویغ رسد بروقی شریعت فراود که در اناث کجای نماید و تعیین عینه مستعلم و مری بقدر حال او اوقات ضروریه اطفال نموده ماه به ماه حال دیوانی هر حال از عین المال دیوان بانا خیر باطلای حکام شرع عاف همان شهر و محال برسانند و در نوروز هر سال برای اطفال و عیالین فردا فردا دوست سر پاناسب جان در اول میزان لباس نستانا یکست و در عیوه و سنی اطفالی حال او باشد فی الجمله تراکت با محتاج زندگانی جمله سرکار دیوان علی همان نموده مجری است که ایام صد باشد و اگر یکت بهین دستور اطفالی کما نتران بر شمع و محال مغربی ارسانیده سر رشته از سال سال نام بیام بنظر اقدس رسانند و دستور العمل و اقتصار آنچه متعلق بر پشت و دست عمل مسکلات وضو ایستعلق با تراد در ضمن و نظیر فرمان بایون که در شنبه با قدر قصد و ریافت برقرار دارند و به و به بقا را و ام که بششاه بالای نزد در هیچ مکان در خانه و در صحرایا هیچ نماید و بعد مرفوع هم مرگ آنرا عذر هیچ سازد اگر بیدر کرده باشی هیچ گفته و صاحبان سوال که اگر گشتان سینه و در انفا قید بر شتر نیاید و از یکصد تن بر نیز می بر شتر نیاید از ششاد من بر الاغان زیاد از چاه من یاد کنند و در هر باب آنچه قانون اعتدال انصاف نزد کیر باشد قضا کنند مستویان مقام این فرمان اجب الاذ غلظت دست و غارت غلظت نموده و بیکر یکبار هیچ حکام و خلفای عالی ستاد سواد آنرا با اولیای وقت و قریه نواحی مستعلقه بخود رسانیده مضمون بهایک آنرا بشنوند و در